

استمرار امامت در آیه اطاعت*

حبيب توحيد^۱

چکیده

یکی از معارف مشترک بین شیعه و اهل سنت اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه است، با این تفاوت که غالب علمای اهل سنت قائلند در آخرالزمان متولد خواهد شد، اما شیعه قائل است متولد شده و فعلاً غایب است و در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، بنابراین سخن در این است که فارغ از روایت‌های خاص طرفین، از آیه‌های قرآن هم که مورد قبول طرفین است، می‌توان دلیلی بر وجود امام معصوم اقامه کرد؟ در صورت مثبت بودن جواب، در زمان حاضر هم امام معصومی وجود دارد؟ هدف این تحقیق این است که براساس آیه شریفه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (نساء: ۵۹) که در آن به صورت مطلق امر به اطاعت اولی الامر شده است و علمای شیعه به اتفاق ائمه معصومین علیهم السلام را مصداق آن می‌دانند و مفسران اهل سنت در مصداق آن اختلاف نظر دارند، ثابت کند یکم این که: اولی الامر معصوم هستند؛ دوم این که: در هر زمانی فردی به عنوان ولی امر معصوم در خارج وجود دارد که اطاعت از او واجب است؛ سوم این که: اگر او را نمی‌یابیم، ناگزیر براساس اعتقاد شیعه باید غایب باشد و این غیبت مانع از اطاعت او نخواهد بود. در این نوشته جمع‌آوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای بوده و تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی اطراف سه مسئله انجام گردیده است: الف) اثبات عصمت اولی الامر؛ ب) اثبات وجود خارجی فردی از اولی الامر در هر زمان؛ ج) امکان اطاعت از ولی امر زمان حاضر حتی اگر او را نیابیم. بنابراین لزوم وجود ولی امر و امام معصوم در زمان حاضر و وجوب اطاعت از او از آیه شریفه اطاعت قابل استفاده است.

واژگان کلیدی

اولی الامر، عصمت، اهل حل و عقد، امام معصوم، استمرار امامت، ولی غایب.

مقدمه

روایت‌های نقل شده در منابع اسلامی درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بسیار است، در این بین شیعه قائل به زنده و غایب بودن حضرت و غالب اهل سنت قائل به ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در آخرالزمان هستند، بدون شک بهترین راه فهم درستی یکی از این دو، استدلال به لوازم عقلی آیه‌های قرآنی در این زمینه است. اما براساس تحقیق و جست‌وجوی انجام شده

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۱۹

۱. پژوهشگر مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم، ایران (tohidallah110@gmail.com).

محققان و پژوهشگران موضوع مهدویت در این عرصه وارد نشدند و کتاب یا مقاله‌ای یافت نشد که مطلب فوق در آن بحث شده باشد، برای همین بخش قابل توجهی از مطالب مربوط به خود نویسنده بوده و در مواردی که مطالبی از علما و بزرگان نقل شده، آدرس داده شده است.

بنابراین در این نوشته تلاش می‌شود به روش تفسیر معهود بین مفسران شیعه و اهل سنت از آیه اطاعت وجود امام معصوم در زمان حاضرات اثبات شود تا نقیصه درون مذهبی بودن وجود امام غایب از نظر شیعه حل شود، پس هدف بحث از این آیه شریفه، اثبات سه مطلب است: نخست این که اثبات می‌کنیم مراد از اولی الامر در آیه شریفه امامان معصوم علیهم السلام هستند، البته این مسئله با توجه به مطالب موجود در تفاسیر شیعه و اهل سنت کار چندان دشواری نیست.

دوم و مهم‌تر، اثبات می‌کنیم طبق آیه شریفه در همه زمان‌ها و از جمله در زمان حاضر شخص معصومی به عنوان ولی الامر وجود دارد که در روایت‌های متواتر شیعی از آن شخص به امام زمان غایب تعبیر می‌شود.

سوم این که اثبات می‌کنیم اطاعت از امام غایب هم ممکن است.

بحث آغازین: خدای تعالی در آیه معروف به اطاعت می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا و پیامبر و از صاحبان امر بین خودتان؛ پس هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

آیه شریفه نکته‌ها و بحث‌های زیادی دارد اما مباحث مهم و قابل طرح آن به سه بخش عمده تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱. نظر مفسران درباره کیستی اولی الامر و اثبات معصوم بودن آنان؛
۲. اولی الامر معصوم در هر زمانی باید در خارج موجود باشند؛
۳. چگونگی اطاعت از ولی امر و امام غایب.

بخش یکم: نظر مفسران درباره کیستی اولی الامر و اثبات معصوم بودن آنان

الف) نظر مفسران شیعه: مفسران شیعه غالباً از دو راه برای عصمت اولی الامر استدلال کرده اند:

۱. عموماً با توجه به اطلاق امر به اطاعت اولی الامر در آیه شریفه، عصمت را برای آنان ثابت دانسته اند (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۲۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۳، ۱۰۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۱)؛
۲. طبق روایت‌های امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، مصداق اولی الامر را همه به اتفاق ائمه معصومین علیهم السلام می‌دانند (طوسی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ۲۳۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق: ج ۳، ۲۸۷).

سخن طباطبایی

البته عصمت رسول با ادله عقلی و نقلی دیگر امری مسلم است، ولی در عصمت اولی الامر ممکن است توهم شود که اطاعت آنها برای مصلحت امت و دوری از تفرقه است، برای همین با روایت: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» (هیچ مخلوقی در فرمانی که به معصیت خدا می‌دهد نباید اطاعت شود) که از شیعه و سنی نقل شده، اطلاق اطاعت مقید می‌شود. در حالی که خدای سبحان در مواردی که قید روشن‌تر و طاعت کم‌اهمیت‌تر بوده، با این حال قید را ذکر کرده، مثلاً در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...» پس چطور ممکن است درباره اصلی که همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می‌شود، هیچ قیدی را نیاورد؟! بنابراین چون آیه شریفه برای رسول که احتمال اشتباه و گناه ندارد و اولی الامر يك اطاعت ذکر نموده و اگر در مورد اولی الامر چنین احتمالی بود، باید در خود آیه شریفه یا در آیات دیگر ذکر می‌شد، از عدم ذکر قید، عصمت اولی الامر استفاده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۳، با تلخیص).

اقتضای معنای «الامر»

طباطبایی درباره معنای «الامر» در این آیه شریفه گفته است:

«الامر» یعنی شان و کارهایی که با دین مؤمنین یا دنیای آنان ارتباط دارد مؤیدش این دو آیه است: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...» (وَأْمُرْهُمْ بِشُورَىٰ بَيْنَهُمْ) (شوری: ۳۸)، البته ممکن است به معنای فرمان هم باشد، اما این احتمال بعید است (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۳).

بررسی

این کلام صحیح نبوده و «الامر» به معنای شان نیست، زیرا:
۱. در این صورت چیزی مثل دنیا یا آخرت یا هردو را باید در تقدیر بگیریم و اصل عدم تقدیر است؛

۲. با این معنا الامر باید کلی و مبهم و در نتیجه نکره باشد، در حالی که معرفه و معین است. و اما به معنای دستور هم نیست، چون شخص واجب الطاعة فقط امر ندارد و نهی هم دارد و اگر به این معنا بود باید می فرمود: اولی الامر و النهی، یا اولی الاوامر و النواهی، ضمن این که چنین شخصی را آمر و ناهی می گویند و اولی الامر استعمال نمی کنند.
بنابراین چون این تعبیر از تعابیر خاص قرآنی بوده و سابقه استعمال ندارد، پس باید به معنای ویژه ای غیر از دو معنای یاد شده باشد و عنوانی باشد که با معنویات خود که معصومند سنخیت داشته باشد، اتفاقاً در قرآن چنین معنای خاصی برای «امر» وجود دارد و خود طباطبایی در این باره گفته است: قرآن کریم هر جا نامی از امامت می برد، متعرض هدایت می شود، مثل:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً، وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳)؛

ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را دادیم و همه را صالح نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که بامر ما هدایت می کردند.

و نیز می فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (سجده: ۲۴)؛

و ما از ایشان امامانی قرار دادیم که بامر ما هدایت می کردند.

و باز درباره این «امر» فرموده:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (یس: ۸۲)؛

امر او وقتی اراده چیزی کند تنها می گوید باش و او هست می شود، پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است.

یعنی این امر، امری الهی و ملکوت و باطن اشیاء و مجرد از زمان و مکان و تغییر است، چنان که فرمود:

﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ﴾ (قر: ۵۰):

امر ما جز یکی نیست آن هم چون چشم بر هم زدن.

و امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۱، ۴۱۰-۴۱۱ با تلخیص).

پس «الامر» در «اولی الامر» به دو معنای یاد شده نبوده و اشاره به آن امر ملکوتی دارد که صاحب خود را از اشتباه و عصیان حفظ کرده و از دیگران به عصمت متمایز می‌کند.
(ب) **نظر مفسران اهل سنت:** از علماء و مفسران اهل سنت آراء مختلفی راجع به مصادیق اولی الامر نقل شده که به عنوان نمونه برخی از آنها عبارتند از:

سخن زمخشری

خدا و پیامبران از حاکمان جور بیزارند، بنابراین در وجوب اطاعت بر خدا و پیامبر ﷺ عطف نمی‌شوند. تنها اطاعت از حکامی را می‌توان در ردیف اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ قرار داد که عدالت پیشه بوده و حق را برگزینند (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ج ۱، ۲۴۰).

سخن آلوسی

در مراد از اولی الامر اختلاف است، برخی گفته‌اند امراء مسلمین در زمان رسالت و بعد از آنند و مندرج می‌شود در آن خلفاء و سلاطین و قضات و غیر آنها و گفته شده مراد فرماندهان جنگی است یا اهل علمند و بعید نیست که به خاطر شمول عنوان همه موارد مراد باشند (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ج ۳، ۶۴).

سخن رازی

خدای تعالی با جزم امر به اطاعت از اولی الامر کرده و کسی که خدا به جزم امر به اطاعتش کند، باید معصوم از خطا باشد وگرنه در فرض اقدامش به خطا امر به اطاعت از او کرده در حالی که متابعت از خطا نهی شده و لازمه این اجتماع امر و نهی در فعل واحد و محال است، پس اولی الامر باید معصوم از خطا باشند. حال این اولی الامر یا مجموع امت است و یا بعض امت. اما بعض امت نیست، چون لازمه وجوب طاعت شان این است که ما آنها را بشناسیم و بتوانیم به آنها دسترسی داشته باشیم تا بتوانیم اوامرشان را اطاعت و از آنها استفاده کنیم در حالی که به ضرورت می‌دانیم در زمان خودمان عاجز از شناخت امام معصوم هستیم، بنابراین معصومی که خدای تعالی امر به اطاعت او کرده نه بعض امت است و نه طائفه‌ای از آن. حال که چنین است، پس مراد از آن معصوم اهل حل و عقد از امت است و این موجب قطع به

حجیت اجماع امت است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۳).

بررسی

با توجه به استدلال محکم رازی از لازمه عقلی اطلاق اطیعوا بر عصمت اولی الامر، بطلان اقوال سایر مفسرین اهل سنت ثابت می شود، چون در هیچ یک از آنها بر عصمت اولی الامر استدلال نشده، البته تا آن جا که ایشان اولی الامر را معصوم دانسته مورد پذیرش است، اما اشکال هایی هم بر دو ادعای ایشان وارد است.

ادعای یکم رازی

اولی الامر یا مجموع امت است و یا بعض امت. اما بعض امت نیست، چون لازمه وجوب طاعت شان این است که ما آنها را بشناسیم و بتوانیم به آنها دسترسی داشته باشیم تا بتوانیم اوامرشان را اطاعت و از آنها استفاده کنیم در حالی که به ضرورت می دانیم در زمان خودمان عاجز از شناخت امام معصوم هستیم (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۳).
این استدلال اشکال هایی دارد که عبارتند از:

یکم: فقط خدای عالم الخفیات می تواند معصوم را معرفی بفرماید

زیرا عصمت امری مخفی است و فقط خدای عالم الخفیات از آن آگاه است، پس بر او لازم است که در قالب نصی آن معصوم را معرفی بفرماید (حلی، ۱۳۶۵ش: ۱۲) وگرنه:

۱. یا معرفی نکرده و مؤمنین را تکلیف به غیرممکن (و خوب اطاعت از افراد نا معلوم) نموده، در حالی که این امور از خدای حکیم قبیح و صدورش محال است، مثل این که فرماندهی به سربازانش بگوید هر کس در نبود من از دستورات نماینده ام سرپیچی کند، مجازاتش خواهم کرد و مشخص نکند نماینده اش کیست! همه عقلای عالم در سلامت عقل چنین فرماندهی شک می کنند حاشا و کلا از خدای خالق عقل و علم و حکمت محض اموری صادر شود که از افراد دارای عقل معمولی هم صادر نمی شود.

۲. یا دستور معرفی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده، ولی حضرت تخلف کرده و معرفی نفرموده که این هم با مقام عصمت منافات داشته و محال است.

بنابراین یا خدای تعالی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معرفی اولی الامر کوتاهی کرده اند، یا معرفی کرده اند، اما گروهی از امت که مدعی عدم معرفی اند، نتوانستند و یا به خاطر اغراض دنیوی نخواستند اولی الامر معصوم را که در حقیقت جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر حکومت و هدایت هستند را بشناسند، چنین اغراض دنیایی نه تنها محال نیست بلکه امریست که نظائرش در

طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده و معمولاً بعد از مردن حاکم و رهبری، بر سر تعیین جانشینی او در موارد زیادی خون‌ها ریخته شده و خرابی‌ها به بار آمده، انکار جانشین معرفی شده که جای خود دارد.

صد البته نسبت کوتاهی به آن عده به حکم عقل و شرع و سیره عقلاء اولی است تا به خدا و پیغمبرش ﷺ، بنابراین ادعای اهل سنت در این مسئله بر خلاف حکم عقل و سیره عقلاء و خلاف حکمت الهی و عصمت نبویست.

دوم: معرفت قید تکلیف نیست

تا تکلیف نرسد و مکلف به موضوع و متعلق آن معرفت پیدا نکند، تکلیف منجز نمی‌شود (اگرچه خود تکلیف و مکلف به آن هیچ شرطی نداشته باشد)، و اگر معرفت مثل سایر شرایط قید تکلیف یا مکلف به بود، نظیر استطاعت در حج که قید مکلف است و وجود آب برای وضو که قید تکلیف است می‌بود، دیگر واجبات به دو قسم مطلق و مشروط تقسیم نمی‌شد و اصلاً تکلیف مطلق وجود نمی‌داشت، چون تکلیف هر قدر هم که بی‌قید و شرط باشد بالاخره مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن هست، پس باید بگوئیم تمامی تکالیف مقیدند در حالی که چنین نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۳۸).

سوم: نیافتن یک شیئی در خارج لزوماً دلیل بر نبود آن نیست

هر نیافتنی نتیجه یکی از دو احتمال است:

(الف) واقعاً موجود نبوده و من نیافتم؛

(ب) موجود بوده ولی من نتوانستم یا نخواستم بیابم.

بنابراین تعیین اهل حل و عقد به عنوان مصداق قطعی اولی الامر نتیجه قطعی دانستن احتمال «الف» و نادیده انگاشتن احتمال «ب» است در حالی که احتمال «ب» وجدانی است و با وجود چنین احتمالی، نمی‌توان اهل حل و عقد را مصداق اولی الامر دانست.

چهارم: کسی که منکر معرفی اولی الامر باشد، ایمان خود را زیر سوال برده است

معرفه ذکر شدن اولی الامر به این معناست که آنها نزد مؤمنین (الذین آمنوا) در هر دوره و زمانی افراد شناخته شده‌ای بوده و از جانب خدای تعالی معرفی شده‌اند، بنابراین هر کسی در هر زمانی ادعا کند اولی الامر را نمی‌شناسد، داخل خطاب «یا ایها الذین آمنوا» نبوده و از محدوده ایمان آوردندگان خارج خواهد بود، بنابراین بر هر مسلمانی واجب است اولی الامر را بشناسد تا تکلیف واجب اطاعت از آنها را به انجام برساند، در حقیقت اولی الامر همان امامانی

هستند که در روایت نبوی فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، مفید بعد از اذعان به تواتر این روایت بین مسلمین، می‌گوید:

و هذا صريح بأن الجهل بالإمام يخرج صاحبه عن الإسلام... لا خلاف بين أهل الإسلام أن معرفة إمام المسلمين واجبة على العموم (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۹):
این روایت صراحت دارد در این که نشناختن فردی امام زمانش را صاحبش را از اسلام خارج می‌کند... بین مسلمان‌ها اختلافی در این نیست که شناخت امام مسلمین بر همه واجبست.

ادعای دوم رازی

رازی در ادامه از نیافتن اولی الامر معصوم در خارج چنین نتیجه گرفته است:
معصومی که خدای تعالی امر به اطاعت او کرده نه بعض امت است و نه طائفه‌ای از آن، حال که چنین است پس مراد از آن معصوم اهل حل و عقد است و این موجب قطع به حجیت اجماع امت است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۱۱۳).

بررسی

اجماع اهل حل و عقد نمی‌تواند مصداق اولی الامر معصوم باشد، زیرا:

یکم) عصمت نه وصف تک‌تک اهل حل و عقد است و نه وصف هیئت جمعی

این که تک‌تک افراد حل و عقد معصوم نیستند، یک امر وجدانی است، اما هیئت جمعی اهل حل و عقد هم وصف عصمت ندارد، چون وقتی فرد فرد اهل حل و عقد ممکن الخطا باشند کل ایشان نیز جایز الخطا خواهند بود، ضمن این که چگونه تصور می‌شود که یک موضوع اعتباری - یعنی هیأت حاکمه - به یک صفت حقیقی متصف گردد، با این که آنچه در خارج وجود و حقیقت دارد افرادند، و هیأت امری است اعتباری و امر اعتباری نه معصوم می‌شود و نه گنه‌کار. (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۷-۶۳۲، با تلخیص و اندکی تصرف)

دوم: عقل و سیره عقلا مانع اطاعت مطلق از غیر معصوم

عقل امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم را که در اوامر و نواهی او احتمال اشتباه و فساد وجود دارد، تقبیح کرده و آن را منع می‌کند و صدور و تجویز آن از خدای تعالی را نقض غرض و محال می‌داند.

عقلای عالم هم آن را به دلیل احتمال ضرر تقبیح کرده و تنها جایی اطاعت مطلق را جایز می‌دانند که احتمال خطا به صفر برسد، بنابراین از اطلاق امر به اطاعت اولی الامر، عصمت آنان

استفاده می‌شود.

سوم: اهل حل و عقد غیر معرفه نمی‌تواند مصداق اولی الامر معرفه باشد

اگر اولی الامر همان اهل حل و عقد باشند، در آن صورت باید نکره ذکر می‌شد نه معرفه، چون اهل حل و عقد در هر زمانی از قبل مشخص نبوده و بعد از انتخاب مشخص و معرفه می‌شوند، در حالی که اولی الامر از ۱۴۰۰ سال قبل برای همه زمان‌ها و برای ایمان‌آوردگان در هر زمانی معرفه ذکر شده.

چهارم: در بیان رازی هم تناقض است و هم مغالطه جزء و کل

او گفته است:

وَأُولَى الْأَمْرِ أَهْلُ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ مِنَ الْأُمَّةِ (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱۰، ۱۱۳).

اگر مراد ایشان از «الأمّة»، امت اسلام باشد، در آن صورت بخشی از امت اسلام شیعه است که بدون اختلاف ائمه معصومین علیهم‌السلام را مصداق اولی الامر می‌دانند و نه اهل حل و عقد را و این تناقض است، زیرا چیزی به اهل حل و عقد شیعه نسبت داده که آن را قبول ندارند. اما اگر مرادش خصوص اهل سنت باشد، در آن صورت مغالطه جزء و کل مرتکب شده است، زیرا امت اختصاص به اهل سنت ندارد و مجموع شیعه و اهل سنت است و استعمال امت و اراده خصوص اهل سنت استعمال کل و اراده جزء بوده و مغالطه جزء و کل می‌باشد.

پنجم: اجماع امت نمی‌تواند به تنهایی مصون از خطا باشد

او بعد از این که اهل حل و عقد را مصداق اولی الامر دانست، گفت:

... و این موجب قطع به حجیت اجماع امت است (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱۰، ۱۱۳).

در حالی که اگر تک تک افراد امت خطاپذیر باشند که هستند، مجموع‌شان نیز همان‌گونه خواهند بود و صرف ضمیمه شدن افراد خطاپذیر به هم دیگر، خطاناپذیری مجموع را نتیجه نمی‌دهد.

البته ممکن است ایشان به خاطر روایت عامی «ان الله لا یجتمع امتی علی ضلالة» (ترمذی، ۱۴۰۳ ق: ج ۳، ۳۱۶، ح ۲۲۵۵)، اجماع را به دور از خطا بدانند، چنان‌که در جایی این روایت را به عنوان یکی از ادله حجیت اجماع ذکر کرده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق: ج ۱۱، ۱۹۸) و ما اگر در سند و دلالت روایت خدشه نکرده و بپذیریم، باز ادعای ایشان اثبات نخواهد شد، چون روایت ضلالت را از مجموع امت نفی می‌کند و ما هم این را قبول داریم که هر جا جمیع امت از شیعه و سنی و فرقه‌های مختلف اسلامی و از جمله امام معصوم، بر مسئله‌ای اجماع کنند آن مسئله

حق و خلاف ضلالت خواهد بود، بنابراین استدلال ایشان مغالطه است چون در کلام اجماع امت را مطرح کرده اما منظورش اجماع اهل سنت است.

ضمن این که اشکال طباطبایی هم به ایشان وارد است که گفته است:

شما چه دلیلی دارید بر این که مراد رسول خدا ﷺ از کلمه (امت) همه امت نیست، بلکه مراد اهل حل و عقد است؟ آنچه از حدیث بر می آید این است که خطای در مسئله ای از مسائل آن قدر فراگیر نمی شود که همه امت را به سوی خود بکشاند، بلکه دائماً کسانی در بین آنان خواهند بود که پیرو حق و برحق باشند، حال یا همه امت بر حق و پیرو حق می شوند، و یا بعضی از آنان، هر چند آن بعض، یک نفر معصوم باشد، در نتیجه مضمون روایت نامبرده موافق است با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر این که دین اسلام و ملت حق، از صفحه زمین برانداخته نمی شود، بلکه تا روز قیامت باقی خواهد ماند (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۲۷-۶۲۸).

ششم: مجمعیان در اجماعات ولایت و حق امر و نهی ندارند، بر خلاف اولی الامر

بر فرض وجود اجماع و تحقق شرائطش، آن اجماع از آن جهت که کاشف از حکم شرعی است، حجت می شود، اما دلیلی نداریم که برای خود اجماع کنندگان هم حق امر و ولایتی ثابت شود، برخلاف اولی الامر و رسول که حق امر و حکم بین مردم دارند (خرازی، ۱۴۱۷ ق: ج ۲، ۶۰).
اعتراف رازی به مبنای شیعه: البته رازی برخلاف ادعایش در تفسیر خود، در جای دیگر به مبنای امامیه اعتراف کرده و گفته است:

چون کمال و نقصان با مراتب مختلفش بین خلایق وجود دارد و در هر زمان اشخاصی وجود دارند که در جانب نقصان و کمی فهم و ادراک نزدیک به حیواناتند، پس ناچار در مراتب کمال هم باید انسانی وجود داشته باشد که اکمل و افضل انسان ها بوده و در آخرین مرتبه انسانیت بوده و متصل به ملائک باشد، کسی که کامل ترین انسان آن زمان بوده و اوست که مقصود اصلی خلقت این عالم عنصری است و ناقص مقصود بالعرض است، بنابراین آن شخص کامل به منزله قطب این عالم عنصری می باشد، همان کسی که شیعه امامیه او را امام معصوم نامیده به صاحب الزمان تعبیر می کنند و قائلند که او غایب است و راست می گویند، چون کسی که خالی از نقائص دیگران باشد، معصوم از آن نقائص خواهد بود و نیز صاحب زمان خواهد بود چون مقصود بالذات در آن زمان است و نیز غایب از خلق خواهد بود چون اهل آن زمان نمی دانند که او افضل اهل آن زمان است (فخر رازی، ۱۴۰۷ ق: ج ۸، ۱۰۶ با تلخیص).

بخش دوم: اولی الامر معصوم در هر زمانی در خارج موجود هستند: زیرا اطاعت پیامبر ﷺ و

اولی الامر با امر واحد «اطیعوا» و به اطلاق زمانی تا قیامت بر ایمان آورندگان واجب شده است و اگر اطاعت اولی الامر اطلاق زمانی نداشته و مقید باشد، لازم می آید «اطیعوا» هم مطلق باشد و هم مقید در حالی که مطلق و مقید از قبیل عدم و ملکه هستند و اجتماعشان در مورد واحد عقلا ممکن نیست.

بررسی

استدلال فوق در صورتی صحیح است که اطلاق زمانی اطاعت از اولی الامر متوقف بر وجود خارجی و زنده بودن پیوسته آنها در هر دوره باشد، در حالی که اگر پیوستگی اطاعت از پیامبر ﷺ با عمل به سنت نبوی قابل تحقق است و متوقف بر زنده بودن ایشان نیست، اولی الامر نیز لازم نیست زنده باشند و اطاعتشان با عمل به سنت و دستورهای آنها قابل تحقق است.

علاوه بر این، حکم موضوع ساز نبوده و هیچ خطابی متکفل اثبات موضوع خود نیست، بنابراین صرف امر به اطاعت از اولی الامر، وجود خارجی اولی الامر را اثبات نمی کند و برای اثبات وجود خارجی آن دلیل مستقلی لازم است.

اما با کمی دقت در می یابیم که عمل به دستورات اولی الامر سابق اگر چه واجب است، اما کافی نبوده و کفایت در اطاعت از ولی امر زنده در هر زمانی است و وجود موضوع اولی الامر هم توسط حکم اطیعوا اثبات نمی شود و از قرائن موجود در آیه شریفه و قرائن دیگر قابل اثبات است، زیرا:

یکم: اقتضای معنای «اولی»: اولی الامر به معنای صاحبان امر است (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۴۴) و صاحب شیئی بر انسان زنده اطلاق می شود و به انسانی که از دنیا رفته اطلاق نمی شود مگر به صورت مجاز، پس طبق آیه شریفه مردم هر زمانی به اطاعت از صاحب امر معصوم زنده زمان خود مکلف شده اند، چنانکه انبیاء امت های گذشته طبق گزارش قرآن چنین بودند و قرآن هدایت بواسطه آن امر ملکوتی را با تعبیر «یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» به زمان زنده بودن آنها نسبت می دهد.

دوم: اقتضای صیغه جمع «اولی»: اگر اطاعت اولی الامر سابق کافی بود، وجود یک ولی امر برای اطاعت همه انسان های هم زمان آن اولی الامر و انسان های آینده کافی بود، در این صورت نه تنها ذکر «اولی الامر» به صیغه جمع لغو بود، بلکه اصلا جعل عنوان اولی الامر هم در کنار عنوان الرسول لغو و بیهوده می بود چون خود حضرت رسول ﷺ علاوه بر عنوان رسالت،

اولی الامر زمان خودش هم بود چون خطاب اطاعت از اولی الامر مؤمنین زمان رسالت را هم شامل است و آنها از این اطاعت استثناء نشده اند و این همان جهت دوم اطاعت رسول است که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، پس این که اولی الامر به صیغه جمع ذکر شده، به این معناست که این افراد در عمود زمان بوده و هر زمانی مقتضی ولی امر معصوم خود است. **سوم: به خاطر اطلاق زمانی «اطیعوا»:** مصادیق اولی الامر نسبت به درازای زمان سه حالت دارند:

۱. از زمان رحلت تا مقطع زمانی معینی ولی امر معصوم در خارج موجود باشد، اما ذکر نشدن قید زمانی در آیه شریفه این احتمال را رد می‌کند؛

۲. از زمان رحلت تا قیامت برخی از زمان‌ها به صورت نامشخص ولی امر داشته باشد، اما این احتمال هم مردود است، چون مقتضای چنین حالتی آن است که به صورت (أولی الأمر) ذکر نمی‌فرمود که معرفه است و به صورت نکره می‌فرمود (أولی أمر)؛

۳. از زمان رحلت تا قیامت به صورت پشت سر هم هر مقطع زمانی صاحب امر مشخص و شناخته شده‌ای داشته باشد، در چنین فرضی کفایت به صورت مطلق امر به اطاعت اولی الامر شود تا بر استمرار زمانی وجوب اطاعت دلالت کند که لازمه اش استمرار وجود خارجی اولی الامر است، چنان که آیه شریفه همین‌گونه است و مقید به زمان خاصی نشده است.

بنابراین چون اولی الامر نسبت به ایمان آورندگان بصورت معرفه ذکر شده و هیچ قید زمانی در آیه نیامده است، پس در هر زمانی یک ولی امر معصوم مشخصی در خارج وجود دارد، که ایمان آورندگان طبق گزارش آیه شریفه آن ولی امر را می‌شناسند.

چهارم: به دلالت لفظ «منکم»: «اولی الامر» در این آیه به ظرف مستقر «منکم» مقید شده (که عاملش از افعال عموم است مثل «بودن») یعنی اطاعت کنید از اولی الامر که از خودتان باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۲۳، با تلخیص).

توضیح این که: «من» در ادبیات عرب معانی مختلفی دارد که برخی از آنها مثل ابتدای غایت، تعلیل، بدل، عن، فصل، باء و... با معنای «من» در مقام سازگاری ندارد و تنها معنای «عند» یا «فی» یا «بعض» می‌تواند مراد باشد که وجه مشترک هر سه معنا این است که اولی الامر معصوم در هر زمانی با الذین آمنوا همراه بوده و هیچ زمانی بدون اولی الامر معصوم نمی‌باشد، بنابراین درست است که حکم موضوع ساز نیست، اما این قاعده جایی جاری می‌شود که در بازه زمانی فعلیت حکم امکان خلو موضوع باشد، به خلاف اولی الامر که امکان خلو در هیچ زمانی تا قیامت ندارد.

پنجم: اقتضای حکم عقل: «مساله به حسب حصر عقلی از سه حال خارج نیست:

یکم) یا طبق ظاهر آیه شریفه همیشه اولی الامر معصومی در خارج موجود است؛ دوم) در هیچ زمانی موجود نیست که باطل است، چون لازمه اش این است که خداوند حکیم با این که می دانست هیچ زمانی موضوع این تکلیف محقق نخواهد شد، با این حال حکم به وجوبش نمود و این تکلیف بما لا یطاق و قبیح است و صدورش از خدای حکیم محال است؛

سوم) این که گاهی در خارج موجود باشد و گاهی نباشد که این هم لازمه اش ترجیح بلا مرجح و محال است چون ملاک وجوب اطاعت اولی الامر در هر زمانی عصمت آنان و عدم عصمت مردم است و این ملاک همیشه موجود است و تخصیص آن به زمانی به خلاف زمان دیگر ترجیح بلا مرجح و تخصیص بدون ملاک است بنابراین طبق آیه شریفه لازم است در تمامی زمان ها اولی الامر معصومی در خارج موجود باشد تا مردم غیر معصوم از او اطاعت کنند. بله در زمان غیبت که طبق مبنای شیعه امام معصوم و اولی الامر غایب است و در بین مردم نیست، اما مقصر خود مردمند که مانع برای ظاهر بودنش ایجاد کرده اند اما مانع از طرف خدای تعالی نیست و هر زمان برطرف شود، ظهور می فرمایند.

ششم: خارج بودن اختیار جعل اولی الامر از دست مکلفین: قاعده حکم موضوع ساز نیست، جایی جاری می شود که مکلف در ایجاد و عدم ایجاد موضوع حکم تأثیرگذار باشد مثل تحقق موضوع استطاعت نسبت به وجوب حج که هر گاه استطاعت بود، حکم وجوب حج محقق می شود و هرگاه نبود نمی شود، به خلاف اولی الامر که تحقق شان در خارج هیچ ربطی به شرایط مکلف نداشته و کلاً ایجادش در خارج به دست خدای تعالی است و فرض این است که خدای تعالی بر وجود این موضوع در طول زمان هیچ قیدی چه متصل و چه منفصل ذکر نفرموده و هیچ زمانی را هم استثناء نکرده، بنابراین استمرار دائمی وجود اولی الامر در خارج استفاده می شود.

هفتم: عدم ذکر قید متصل یا منفصل برای اطیعوا: خدای تعالی در موارد بسیار کم اهمیت تر که حتی اگر ذکر نمی شد، مقید بودن موضوع به وسیله عقل فهمیده می شد، با این حال به فهم عقل اکتفا نکرده و قید را ذکر فرمود. مثلاً چنان که قبلاً گذشت در آیه شریفه:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ (عنکبوت: ۸)؛

و ما به آدمی سفارش کردیم که در حق پدر و مادر خود نیکی کند، و اگر آنها (خود

مشرك باشند و) کوشند تا تو به من از روی جهل و نادانی شرك آوری هرگز اطاعت امر آنها مکن.

با این که قبح شرک طبق عقل معلوم است و در خود قرآن به عنوان قید منفصل فرموده: ان الشرك لظلم عظیم، باز به اینها اکتفا نفرمود و بلا فاصله با قید متصل تذکر داده، چگونه ممکن است در مسئله اولی الامر و جانشینی نبوت بعد از رحلت که همان امامت است، قیدی بوده باشد و زمان هایی خالی از اولی الامر باشد، با این حال سکوت کرده و چیزی بیان نفرموده باشد با این که می دانست بزرگ ترین اختلاف بعد از رسالت بر سر وجود و عدم اولی الامر معصوم در خارج بین مسلمین شکل خواهد گرفت؟

هشتم: سه اطاعت و ویژگی ایمان واقعی: آیه اطاعت سه اطاعت را ملاک ایمان قرار داده و فرموده است ای ایمان آورندگان اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از رسول و از اولی الامر. پس ملاک ایمان به لحاظ مورد خطاب بودن ایمان آورندگان در هر دوره و زمانی سه اطاعت مذکور است و اگر عده ای بگویند ما اولی الامر را نمی شناسیم و تنها از خدا و رسول اطاعت می کنیم، ایمان آنها ناقص خواهد بود و تنها ایمان کسی کامل است که در هر دوره و زمانی هر سه اطاعت را داشته باشد، اتفاقاً مسلمانان در این زمینه دو دسته اند:

یک دسته اهل سنت هستند که قائلند افراد مشخصی به عنوان اولی الامر معصوم معرفی نشده، در نتیجه فقط از خدا و رسول اطاعت می کنند، اما این بر خلاف معرفه ذکر شدن اولی الامر است.

دسته دوم شیعه امامیه است که قائلند براساس اخبار متواتر نبوی ۱۲ نفر افراد معین و شناخته شده به عنوان امام معصوم تا قیامت معرفی شده اند و دوازدهمین فرد، فرزند امام یازدهم است که زنده و غایب بوده و امام عصر حاضر است. این نظر بر خلاف نظر اهل سنت کاملاً با مضمون آیه اطاعت مطابق بوده و مقتضای ایمان کاملی است که آیه شریفه آن را منوط به سه اطاعت نموده است.

اما این که در ادامه آیه شریفه فرمود:

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾؛

پس هر گاه در امری اختلاف نظر داشتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است.

رازی درباره این قسمت از آیه شریفه گفته است:

اگر مراد از اولی الامر امام معصوم بود، باید می فرمود «فان تنازعتهم فی شیء فردوه ... الی الامام»، پس ثابت می شود حق همان است که ما آیه را تفسیر کردیم (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ۱۱۴).

بررسی

چنین برداشتی اشتباه است، زیرا:

از آن جا که اولی الامر اختیاری در تشریح شرایع و یا نسخ آن ندارند، و تنها امتیازی که با سایرین دارند این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ...» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۴، ۶۲۰).

ضمن این که:

نخستین تنازع پس از رحلت پیامبر ﷺ همین تعیین اولی الامر و اختلاف در اصل معنای آن است و در این نزاع مرجع حل اختلاف باید مقبول همه باشد و مرجع بودن متنازع فیه معقول نیست و از همین رو مرجع حل این نزاع جز خدا و رسول ﷺ نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش: ج ۱۹، ۲۳۹-۲۴۰).

شکی نیست که علت اساسی دو گروه شدن مسلمین نزاع در مصداق خارجی اولی الامر به عنوان جانشینان پیغمبر ﷺ در مسئله هدایت و حکومت بر امت بود، یک گروه قائل به استمرار وجود اولی الامر و امام معصوم در خارج به عنوان جانشینان معصوم پیغمبر ﷺ هستند و عده دیگر آنرا نفی می کنند، اما بالاخره پیامبر ﷺ یا جانشین معصوم با عنوان اولی الامر تعیین فرموده و یا تعیین نفرموده، بنابراین ادعای یک گروه هم چنان که از ادامه آیه شریفه پیداست، باید ملازم با ایمان باشد و گروه دیگر غیرملازم، چون در ادامه آیه شریفه رد را مشروط به ایمان به خدا و روز بازپسین نمود یعنی همان گروهی که اولی الامر پیش آنان معلوم و معرفی است و ادعای آنها بر حق و ادعای مقابل باطل خواهد بود.

بنابراین علت تنازع در مصداق اولی الامر جهالت و شک یا تجاهل یکی از متنازعان نسبت به واقع است و نتیجه رد به خدای تعالی و رسول ﷺ، حصول علم است چنان که در آیه دیگر فرمود:

﴿وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (نساء: ۸۴)؛

و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست ایمان ها برسد آن را منتشر

سازند، در حالی که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می‌گویند.

اما حصول چنین علمی از طریق رد به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مختص زمان حیات حضرت بوده که خود حضرت حق را از باطل جدا کرده و برای متنازعان علم به حق ایجاد می‌شد اما در زمان حال چنین چیزی ممکن نیست، چون هر دو گروه در خصوص تعیین مصداق اولی الامر روایت‌هایی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که فقط آن را بر حق دانسته و ادعای طرف مقابل را باطل می‌دانند، بنابراین معنی ندارد در چنین وضعیتی رد به رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موجب حصول علم برای هر دو طرف بشود و حق را از بین دو ادعا مشخص کند. بنابراین قطعاً یکی از دو گروه ادعایش مطابق با حق بوده و به طور صحیح به رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رد می‌کند و گروه دیگر یا به اشتباه و یا به عمد روایت‌های جعلی را به حضرت نسبت داده و ادعایش باطل است، چون ممکن نیست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم مصداق معصوم اولی الامر را معرفی فرموده باشد و هم معرفی نفرموده باشد، چرا که نفی و اثبات در امر واحد قابل جمع نیستند، بنابراین تنها راه ممکن برای تعیین ادعای حق از بین این دو ادعا، رد به خدای تعالی و رجوع به خود آیه‌ها و لوازم بدیهی آنهاست و ما درباره لوازم بدیهی آیه شریفه در دو بخش قبلی به تفصیل بحث کرده و ثابت کردیم که اولی الامر لزوماً هم باید معصوم باشند و هم استمرار وجود داشته باشند و این حقانیت ادعای شیعه را اثبات می‌کند که ادعایش مطابق لوازم عقلی آیه شریفه است.

بخش سوم: تبیین چگونگی اطاعت از ولی امر معصوم و امام غایب

یکم: استدلال به ادامه آیه اطاعت: در بخش یکم ثابت کردیم در آیه ۵۹ سوره نساء مراد از «اولی الامر» امام معصوم است و در بخش دوم ثابت کردیم هر زمانی تا قیامت امام معصومی در جامعه وجود دارد و در زمان حاضر هم که زمان غیبت است، امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان امام و اولی الامر معصوم و زنده در جامعه حضور دارند، اما به لحاظ شرایط خاص اجتماعی فعلاً غایب هستند. سوال مهمی که درباره امام غایب مطرح می‌شود، این است که اطاعت از امام غایب چگونه ممکن است؟ جواب این سوال مهم در ادامه آیه مورد بحث و در آیه ۶ سوره نساء بیان شده است، خدای تعالی در ادامه آیه اطاعت فرمود:

أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ
يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا

بَعِيداً (نساء: ۶۰):

آیا ندیدی آنها را که گمان می‌کنند به قرآن و تورات و انجیل ایمان آورده‌اند و می‌خواهند مرافعه را پیش طاغوت ببرند، حال آن‌که به آنها امر شده است که به طاغوت کافر گردند و شیطان می‌خواهد آنها را به بیراهه دوری بکشاند و گمراه سازد.

شان نزول

بین مردی یهودی و منافقی اختلافی شده بود، یهودی گفت:

نزد محمد بن عبدالله برویم، چون می‌دانست رشوه نمی‌پذیرد و در صدور حکم ظلم نمی‌کند؛ اما مرد به ظاهر مسلمان گفت: حکم کعب بن اشرف یهودی باشد، زیرا می‌دانست رشوه می‌گیرد، پس آیه شریفه نازل شد، اکثر مفسرین این را گفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ج ۳، ۱۰۳).

طاغوت در لغت

طاغوت یعنی کسی که از حد بگذراند (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق: ج ۴، ۴۳۵) یا کسی که در عصیان از حد بگذراند (اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۵۲۰) یا به معنای راس ضلالت است (جوهری، ۱۴۱۰ ق: ج ۶، ۲۴۱۳).

نکته: طاغوت در آیه شریفه اطلاق دارد و صرف قاضی نبوده و حاکم و رهبر جامعه را هم شامل می‌شود، بر این ادعا دلایلی وجود دارد که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

یکم: اخذ به معنای قدر متیقن: قدر متیقن معنای لغوی طاغوت که راس ضلالت است (جوهری، ۱۴۱۰ ق: ۲۴۱۳؛ ابن منظور، ۱۹۵۶ م: ۴۴۴)، با قاضی تناسب چندانی ندارد و با رهبران گمراه جوامع بشری سازگاری بیشتری دارد، زیرا در هر جامعه‌ای رهبران در راس امور هستند نه قاضیان، بنابراین تنها رهبران می‌توانند راس ضلالت یا راس هدایت باشند، نه قاضیان، برای همین آیه شریفه از کعب بن اشرف به عنوان این که رئیس و رهبر منحرف یهود بود (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ج ۴، ۴۹۹)، به عنوان طاغوت یاد کرد، چنان‌که در خطاب به حضرت موسی علیه السلام از فرعون به عنوان حاکم و رهبر منحرف مصر به طاغوت یاد کرده و فرمود:

﴿اذهبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (طه: ۲۴):

برو به سوی فرعون، به درستی که او در گمراهی از حد گذرانده است.

بنابراین به رهبر منحرف و گمراهی که جامعه را به گمراهی می‌کشد، اگر نگوئیم مصداق منحصر طاغوت است، قطعاً مصداق بارز خواهد بود، ادامه آیه شریفه هم که فرمود ﴿وَبَرِّدْ

الشَّيْطَانُ أَنْ يَضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» مؤید این معناست، چون با گمراهی و ضلالت رهبران جامعه بیشترین ضلالت و گمراهی در جامعه ایجاد می‌شود نه با گمراهی برخی از قضات بنابراین اگر در مورد قاضی هم استفاده شده، به خاطر وجود قرینه بود و این مانع از استعمال طاغوت در معنای حقیقی و بارزش نمی‌باشد، چنان‌که امام خمینی رحمته الله علیه به درستی به این معنا اشاره کرده و گفته‌اند:

اگر نگوئیم منظور از «طاغوت» حکومت‌های جور و ظالمی است که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت ایجاد کرده‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند - اجرا می‌کنند (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۸۸).

دوم: اطلاق آیه شریفه: عنوان حاکم بر خلاف برداشت برخی از بزرگان (خویی، ۱۴۱۷ق: ج ۵، ۴۶) اختصاص به قاضی ندارد و به معنای رهبر جامعه هم به کار می‌رود، چنان‌که در آیه شریفه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶) حکم به داود عليه السلام به اعتبار خلافت و عمارت نسبت داده شده نه صرف قضاء. همچنین در آیه «شَرِيفُهُ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵) خدای تعالی می‌فرماید: ما کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا به آنچه خدا نشانت می‌دهد، بین مردم حکم کنی. بدیهی است که حاکم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله به اعتبار این حکم اختصاص به احکام صدور قرآن و منصب قضاء نداشته و احکام اجرایی و منصب حکومت را هم شامل است، چرا که صدور حکم مربوط به قاضی است، اما اجرای حکم مربوط به رهبر جامعه و عوامل او در حاکمیت است. لذا رجوع به حاکم در منازعات، اطلاق دارد و هم منازعات فردی را شامل است که مرجع رسیدگی به آن قاضی است و هم منازعات کلان اجتماعی را شامل است که مرجع رسیدگی به آن حاکم و رهبر جامعه است، چنان‌که هم صدور حکم را شامل است که وظیفه قاضی است و هم اجرای حکم را شامل است که وظیفه حکومت و رهبر است.

برای همین اگرچه شأن نزول آیه شریفه در خصوص دو نفر در زمان رسالت و در تحاکم به قاضی است، اما آیه شریفه صیغه‌ها را نه به صورت تثنیه، بلکه به صورت جمع و قاعده کلی بیان فرموده و مطلقاً از رجوع به حاکم طاغوت چه به معنای و چه به معنای رهبر جامعه در هر زمانی نهی فرموده.

سوم: به دلیل ملازمه قطعیه: از آن جا که قاضی کارگزار و عامل رهبر جامعه است، برای

همین طاغوت بودن قاضی از دو حال خارج نیست:

۱. یا زیر سلطه رهبر طاغوت است و به این لحاظ به او هم طاغوت گفته می‌شود؛
۲. یا زیر سلطه رهبری است که نائب امام معصوم و غیرطاغوت است، اما مطیع آن رهبر الهی نبوده و طاغوت است.

بنابراین قاضی تنها در صورتی غیرطاغوت خواهد بود که منصوب رهبر غیرطاغوت و الهی بوده و مطیع او باشد و رهبر الهی هم جز به نصب عام از طرف معصوم علیه السلام در زمان غیبت ممکن نیست.

نتیجه این‌که به حکم عقل حکومت فقیه عادل در زمان غیبت در صورت فراهم شدن شرایط، امری ضروری است تا به نیابت از امام غایب هم رهبری امت را بر عهده گیرد و هم جامعه را به گونه‌ای مدیریت کند که زمینه برای ظهور امام و بر عهده گرفتن حکومت فراهم شود.

دوم: استدلال به لوازم عقلی و وجوب اطاعت: یکی از لوازم عقلی اطاعت اولی الامر در جامعه تعلق حکومت به آنهاست، چون:

ولایت حقیقی از آن خداوندی است که مالک حقیقی، خالق و مدبر انسان هاست و هیچ‌کس بدون اذن او [چه با دیکتاتوری و چه با دموکراسی] حق حکمرانی بر بندگانش را ندارد و تنها به اذن او از چنین حقی برخوردارند (سبحانی، ۱۳۸۰ ش: ۴۳، با تلخیص).

از طرفی تنها کسانی که بعد از زمان رسالت چنین اذنی به آنها داده شده، اولی الامر معصومند زیرا:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله دو جنبه اطاعت دارد:

یکی تبیین جزئیات احکام:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴)؛

ما کلیات احکام را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم جزئیات آنها را بیان کنی.

دوم) اطاعت به خاطر رای صواب که مربوط به ولایتش در حکومت و قضاست:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۱۰۵)؛

ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است، داوری کنی.

و اما اولی الامر چون نصیبی در وحی ندارند، پس قطعاً و جوب اطاعت آنها در قول و رای صواب شان خواهد بود و این چیزی زائد بر ولایت و سرپرستی معهود در بین امت ها و مجتمعات نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۴، ۶۱۷، با تلخیص).

اما بدیهی است که صرف جعل حکومت توسط خدای تعالی برای اولی الامر کافی نبوده و شرط مهم دیگرش پذیرش و همراهی مردم است، اما اگر مردم به خاطر جهالت سراغ غیر ولی امر معصوم رفتند، یا افراد ظالم و دنیا طلب به خاطر رسیدن به قدرت و ثروت با دیکتاتوری و غلبه حکومت را غصب کردند، در این صورت دست ولی الامر از وظیفه تشکیل حکومت کوتاه شده و چاره ای جز اکتفا به وظیفه هدایت مردم نخواهد داشت، هم چنان که غالب امامان شیعه این گونه بوده اند.

اما اگر ولی امری ویژگی های خاصی داشت که از طریق شیعه و سنی نقل شد، مثل این که او آخرین جانشین پیامبر ﷺ بوده و همه حکومت های ظالم و فاسد را از بین خواهد برد و قسط و عدل را در کل جهان بر پا خواهد کرد، در چنین شرایطی طبیعی است که حاکمان ظالم و طاغوت حتی به صرف احتمال وجود چنین ویژگی هایی در شخصی، او را به عنوان خطری بالقوه برای حکومت خود دانسته و در صدد پیدا کردن و قتل او باشند، چنان که طبق روایت های شیعی چنین اتفاقی برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه افتاد، برای نمونه در صحیح ابان که در آن امام صادق ع فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا بُدَّ لِلْعُلَامِ مِنْ غَيْبَةِ فَقِيلَ لَهُ وَمِمَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَخَافُ الْقَتْلَ» (ابن بابویه، ۱۳۸۵ ش: ج ۱، ۲۴۳، ح ۱)؛

رسول خدا ﷺ فرمودند: ناگزیر برای آن جوان غیبتی خواهد بود، پرسیدند چرا یا رسول الله؟ فرمودند: از کشته شدن می ترسد.

نتیجه منطقی چنین وضعیتی غایب شدن ولی امر است تا ضمن حفظ جان، در زمان مقتضی ظاهر شده و زمام امور را به دست گیرد، چنان که تعدادی از انبیاء الهی این گونه بوده اند.

در نتیجه تا خطر هست، امام غایب نمی تواند ظاهر شده و حکومت را عهده دار شود، اما در این مدت غیبت جهت حفظ دین لازم است نزدیک ترین افراد به خود را از جهت علم و عصمت که همان فقهای عادل هستند، به عنوان جانشینان خود به مردم معرفی بفرمایند تا هدایت زندگی فردی مردم را بر عهده گرفته و در صورت فراهم شدن شرایط، هدایت اجتماعی مردم و حکومت و رهبری آنان را هم عهده دار شوند و گرنه نقض غرض خواهد بود، زیرا امر دایر است

بین:

۱. عدم معرفی جانشینی برای حکومت در فرض ایجاد شرایط، نتیجه چنین فرضی رضایت بر ادامه حکومت طاغوت‌ها و ظالم‌ها است، در حالی که شرایط کنار زدن آنها و حاکمیت نایب امام فراهم است، بدیهی است که خدای تعالی و امام معصوم به این راضی نیستند.

۲. معرفی افرادی به عنوان جانشینان عام امام غایب که در زمان غیبت او و در فرض حصول شرایط رهبری امت را عهده‌دار شوند، چنین فرضی کاملاً مطابق با حکم عقل است. اما افراد معرفی شده از دو حال خارج نیستند:

الف) افراد جاهل به مسائل دین؛

ب) افراد متخصص و فقیه در دین.

اما جاهل به دین هرچه به ظاهر عادل و با تقوا هم باشد، چون هر لحظه در معرض اشتباه است، لذا صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را ندارد.

فقیه به لحاظ آشنایی با احکام دین شایسته‌ترین فرد بعد از امام معصوم است اما علاوه بر فقاقت، باید عدالت هم در او باشد تا امت از خیانتش در امان باشند، همچنین باید شجاع هم باشد تا مسلمین را به دشمنان تسلیم نکند، آگاه به زمانه خود هم باید باشد، تا گرفتار نیرنگ‌های سیاست‌بازان داخل و خارج حکومتش نشود و ...

سوم: استدلال به سیره عقلاء: فقهای شیعه به اتفاق با استناد به آیه‌ها و روایت‌های مبحث قضاء، ولایت در قضا را برای فقیه جامع شرایط ثابت می‌دانند، منصب قضایی که برای رفع نزاع‌های فردی یا نهایت قومی و قبیله‌ای است، بنابراین عقل نمی‌پذیرد که شرع مقدس در مورد نزاع‌های فردی و قومی و قبیله‌ای در جامعه حساس بوده و حتی به سیره عقلاء در انتخاب قاضی برای رفع نزاعات‌شان در جامعه اکتفا نکرده و خود کسانی را برای تصدی این منصب معرفی کند، اما در نزاع‌های کلان اجتماعی که بسیار مهم‌ترند، سکوت کرده و بی‌تفاوت باشد و افرادی را برای تصدی منصب حکومت معرفی نکرده باشد!

در سیره عقلای عالم هم اگر کار مهم و خطیری به صورت مستقیم قابل انجام نبود اما به واسطه نایب گرفتن و در مرتبه پائین‌تر قابل انجام بود، عقلاً اقدام به گرفتن نایب می‌کنند و کسی که چنین نکند، او را مذمت می‌کنند، چنان‌که فلسفه قاعده عقلائی المیسور لا یسقط بالمعسور هم همین است.

نتیجه‌گیری

از مباحث فوق چند نتیجه مهم به دست می‌آید:

۱. اولی الامر ذکر شده در آیه اطاعت افراد معین معرفه برای ایمان‌آوردگان و معصوم هستند؛
۲. ادعای شیعه امامیه کاملاً مطابق با مضمون آیه شریفه بوده و ادعای اهل سنت در عدم شناخت اولی الامر معصوم در خارج برخلاف محتوای آیه شریفه است؛
۳. در هر زمانی فردی از این افراد معصوم در خارج موجود است، یا به صورت ظاهر و یا غایب؛
۴. در حال حاضر آن ولی امر غایب بوده و اداره ظاهری جامعه را به جانشین و نایب عام خود یعنی فقیه جامع شرائط واگذار کرده است؛
۵. بر فقیه جامع لازم است در صورت امکان تشکیل حکومت داده و اداره جامعه را بر عهده بگیرد و زمینه ظهور و حکومت امام غایب را فراهم نماید.

منابع

- قرآن کریم
نهج البلاغه
۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۰ ش)، *فضائل الشیعه*، ترجمه: توحیدی، تهران، انتشارات زواره، سوم.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۵ ش)، *علل الشرائع*، قم، بی‌نا، اول.
 ۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ ق)، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامیه، دوم.
 ۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر، سوم.
 ۵. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، سوریه، دارالعلم، اول.
 ۶. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ ق)، *روح المعانی*، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول.
 ۷. ترمذی، محمد بن عیسی (۱۴۰۳ ق)، *سنن*، تحقیق: عبدالرحمن محمد بن عثمان، بیروت، دارالفکر، دوم.
 ۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ ش)، *تسنیم*، محقق: علی اسلامی، قم، اسراء، هشتم.
 ۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق)، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین، اول.
 ۱۰. حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۵ ش)، *الباب الحادی عشر*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی،

اول.

۱۱. خرازی، سید محسن (۱۴۱۷ق)، *بداية المعارف الالهية*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چهارم.
۱۲. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، *مصباح الفقاهة من المعاملات*، قم، انصاریان، اول.
۱۳. زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالكتاب العربی، سوم.
۱۴. سبحانی، جعفر (۱۳۸۰ش)، *مرزهای توحید و شرک*، ترجمه: مهدی عزیزیان، تهران، نشر مشعر، اول.
۱۵. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴ش)، *ترجمه تفسیر المیزان*، ترجمه: موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، پنجم.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، سوم.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی، اول.
۱۸. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم.
۱۹. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۰۷ق)، *المطالب العالیة*، تحقیق: دکتر حجازی سقا، بیروت، دارالكتاب العربی، اول.
۲۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم، هجرت، دوم.
۲۱. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱ش)، *قاموس قرآن*، تهران، بی نا، ششم.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چهارم.
۲۳. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، تهران، دارالکتب الإسلامیة، دوم.
۲۴. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *الإفصاح فی الإمامة*، قم، کنگره شیخ مفید، اول.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق)، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب، اول.
۲۶. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۳ق)، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، دوازدهم.